

دیواروباره از زورِ باروت برکنده شد بر سرِ خوشان فرود آمد  
 و این کار بیش از دو بار آشکار شد و در هر بار یکصد  
 و دو هزار از مردم اردوی والا نابود گردیدند و نیز در هر بار  
 پس از تباہیِ خونخوار که از همان روز بکشورین شهر بار  
 میرسد عبدالزراق لاری با سپاه از در بیرون آمده  
 بر سنگرهای سرگردگان و بزرگان اردو میافت و زیان  
 بسیار مردم اردو رسانیده بسیاری را دستگیر نموده  
 به درون دژ نزد ابوالحسن میبرد و او با دستگیرشدگان  
 مهربانی نموده بزرگان شان را بفرجامه های گران بها  
 و بخششهای شاهانه برخوردار فرموده نزد اورنگزیب  
 میفرستاد

اورنگزیب از پایه و آبرو و جایگاه آنها به همین گناه که  
 چرا دستگیر شدند کاسته از نزد خود دور شان مینمود

## واستان ترکمانان ہند

گویند جلالِ چیدہ نام کہ فرنامش سربراہ خان  
 و از نزدیکانِ رازدارِ بارگاہِ خسرو کشورستان بود  
 باری گرفتار شد و در پیشگاہِ ابو الحسن مانند دیگر بزرگان  
 گرفتار پس از آنکہ بنوارشہای شاہانہ برخوردار وہ  
 فرمودہ ابو الحسن ہمہ انبارخانہ ہا و غورخانہ ہا و اندوختہ ہای  
 و زر را باو نمود ابو الحسن گزارشنامہ باو سپرد و پیغام  
 چندی ہم زبانی باو فرمود کہ بہ پیشگاہِ شہنشاہی بساز  
 و او چون باردومی والا رسید و اورنگزیب از سر  
 گذشتش شنید فرمود کہ نامہ را بہ فیروز جنگ بہادر  
 و بند ماگزیدہ آترا اگر در خور شنیدن واندہ پایہ تخت  
 برساند و جلال را فرمود کہ در پایان شب پس پروہ  
 ہوازی آمدہ آترا گزارش نماید  
 پیغام ابو الحسن بہ اورنگزیب از زبان جلال این بود کہ

من خود را یکی از بندگانِ آستان میدانم اگر از بنده  
 دانسته یا بیوشانه گناهی سرزوده است که در نگاهِ کم  
 بستگانِ درگاه ناپسند افتاده بیش از آن بسزای  
 خود رسیدم و اکنون بچشم پوشی بندگانِ بارگاه  
 شهنشاهی اسیدوار بخششم چون درین سختی نیت  
 که اگر این دژ بکوشش لشکریانِ شهنشاهی کشود  
 گردد آهنگ تختگاهِ خسروی فرموده لگام فرمانفرمان  
 را سپردی یکی از بندگانِ درگاه خواهند نمود پس آید  
 بنده به بزرگ نشی های شاهانه این است که آن بنده  
 من باشم و از همین کار سودهای بسیار بهره روزگار  
 بندگانِ والا خواهد شد چه بهره بدان چاکری برکامشته  
 گردد از آنروی که این کشور از آمدن سپاهِ شهباز  
 پامال تباهی گشته و یکباره سر بویرانی نهاده آمدنی با

داستان ترکنازان هند

آن پاسخ هزینهای او و همراهیان او را نتواند داد و نیز  
چندین سال باید بگذرد و گنجینه‌ها تا ویرانه‌های آن آبادانی  
های نخستین برگرود پس بجای آنکه چیزی باخیران جهان  
بانی رساند پولها از سرکار پادشاهی برای همین کارها  
خواهد گرفت و آشکار است که آنچه بنده به گماشتگان  
سرکاری خواهد رساند از نیروی دیگری برنیاید چه اگر  
درخواست این در مانده بیس پذیرفته گردد پس  
از بازگشت تا هنگامیکه ازین مزد بوم بیرون شوند در  
هر فرودگاهی یک کرور روپیه پیشکش چاکران درگاه  
خواهم نمود و برای بهر روشی که بیای همایون برود  
آورده شده است زر بسیاری بگونه پاندا از بندی میکنم  
و اینهمه را برای آن میکنم که بیش ازین خون مسلمانان  
رنجیده نشود و لشکریان خسروی دچار رنج آزمائی نباشند

برایمہم اگر اندیشہ والا بریک پامی ایستاده است و از  
 پذیرفتن درخواہ بندہ روگردان باشند و ستوری و ہند تا  
 باندازہ شش سد ہزار من گندم و برنج کہ در ذراختہ  
 شدہ و جلال چید بچشم خود دیدہ برای آسایش  
 چند روزہ سپاہ باردومی گران شکوہ فرستم  
 اورنگزیب پس از شنیدن این پیام گفت کہ اگر ابوحسن  
 از فرمان مایرون نیست باید کہ دست بستہ بدرگاہ ما  
 رومی نہد پس از آن آنچہ زمیندہ مروانگی ما باشد با  
 او رفتار خواہد شد و روز دیگر باز بفرامی سامان بارہ کشا  
 فرمان داد و پس از آنکہ روزگار خجاش بہشت  
 ماہ و دہ روز کشید و کوشش سرداران نامور و بہادر  
 شکر بجائی نرسید روح اللہ خان رنگ پر روی ریخت  
 و در پایانہای ماہ یازدہم جان سال گلکندہ

گرفته شد

چگونگی آن چنین بود که روح المد بمیانجی دست خان افغان  
 که از سرداران شهنشاهی بود و پیش از آن زیر فرمان  
 شاهزاده معظم دو بار سیواچی را سرسیمه ساخت با عبد  
 خان افغان که از چاکران نامور ابوحن بود راه پیک و سیما  
 بکشود و چون او نکهبان و روانه کهرکی بود با روح المد و سیما  
 او را به در آمدن در در راه نمونی نمود تا آنکه باره را بکشوند  
 و ابوحن را نزد شاهزاده اعظم که با لشکر خود از همان  
 روانه که در دست عبدالمد خان افغان بود بدرون آید  
 در چادر کوچکی که برایش زده بودند نشسته بود بیاوروند و او  
 گردن بند مرواریدی داشت از گردن خود برآورده تیار  
 شاهزاده نمود و شاهزاده پذیرفته او را نوازش فرمود  
 و از آنجا نزد او رکنیش فرستاد

اورنگزیب اگرچہ او را پیش خود نخواست مگر فرمود تا با او بجز  
 رفتارهایی که شایسته پادشاهان بود هویدا نمودند و پس  
 از آنکه سردارهای خود را بگرفتن شهرهای خامه رو  
 حیدرآباد فرستاده اندوخته ها و خواسته های پادشاهی  
 آن کشور را بچک آورد روی به بیدر نهاد و از آنجا  
 ابوحسن را بمرای جانسپارخان به در <sup>۱۰۹۹</sup>  
 دولت آباد فرستاد و بفرام داشتن هرگونه سامان  
 آسایش که دلخواه او باشد فرمان داد و ابوحسن  
 چند رانجا پس از چهارده سال گیتی زندگی را هم  
 واگذاشت

زندان نمودن اورنگزیب شاهزاده معظم  
 را با زن و فرزندانش  
 اگرچہ اورنگزیب بدگمان را بمان مایه و تسکینی که پیش

## داستان ترکنازان ہند

از آن از شاہزادہ معظم بر سر جنگ با لشکر حیدرآباد  
 و بر در بچاپور بخود راہ وادہ بود برای زندان کردن او  
 بس بود مگر در آغاز ہای کرد گرفتن کلکنده نامہ نگار  
 شاہزادہ بابوالحسن دستاویز بدگونی بداندیشان شد  
 آتش افروز خشم دیرین پادشاہ گشتند چنانکہ فرزند  
 و بسند را بازن و بچہ (۱۰۹۸) زندان کرد و شاہزادہ  
 تا ہفت سال با آنکہ بیگناہ بود در زندان ماند و گرچہ  
 ہمہ روشن بود کہ نامہ نگاری شاہزادہ بابوالحسن بجز  
 این اندیشہ نبود کہ میخواست کار میان او و پدرش  
 بیکار نکشد و خودش میانجی آشتی آن ہردو  
 کرد و اگر چہ آشتی و آسایش در آئینہ امید پیدا  
 نکرد باری کلید کشودن آن ڈر و فرودن آن کشور  
 بدست خودش باشد مگر چون اورنگزیب پیش از آن



در چنین هنگامها خودش در جای پدر پر از بدباشیها  
بود و تا بر کجا که توانست آنها را بکار ہم برد و آرزوی  
دل نیز رسید بہانگونه اندیشہ ہای فرزند را در بارہ خود  
کج پنداشت

کی از نویسندگان انگریز کہ در آنروزها در ہند بسر میدو  
و بیشتر در ادوی پادشاہی میگزرانید مینویسد کہ من بیج  
بندہ زر خریدی را نزد خواجہ خود بدانگونه خاکسار و فرمان  
بردار ندیدم کہ شاہزادہ معظم را نزد اورنگزیب

ہمچنین نگارندگان بہرگروہ بدین گفتار ہمدستان اند  
و ازین روشن میگردد کہ چون اورنگزیب از بہر آرزو  
و بدگمانی آنایہ بیدا و در جای خویش و بیگانہ رواداشت  
ہر تخمیکہ کاشت بختباہی روزگار و ویرانی خاندان شہزاد  
خود سودی برداشت چنانکہ چندان نگزشت کہ میان

## واستان ترکمانان هند

فرمانفرمایان او که در وکن داشت و در راجی در افتاد و هم  
 آنان که بایستی سرمایه آسایش کشور باشند پیرایه آزار  
 آشوب شدند

اگرچه اوزنگزب پس از کشادن بیجاپور و گلکنده برخی  
 از افغانان و دیگر شکریان آن هر دو کشور را بشمار  
 سپاه خویش در آورد مگر بازماندگان یاب سنجاچی پیوستند  
 یا برای خود دسته دسته شده بتاخت و تالان گزران نمودند  
 و از زمینداران آنانکه دور دست بودند هر گونه کوشش  
 که توانستند برای آزادی خود هویدا ساختند و چون  
 مراکجان را پنج و بن بر پنجورگی کشور میدانستند در درو  
 و راهزنی پیروی آنان را گزیده پاره هنگام با ایشان  
 در آن کار انبازی نیز نمودند و آنان که در نزدیکی یا همسایگی  
 فرماندهان مغول بودند چون از نهاد کشور رانی فیروزمندان

تازہ خود کہ انجمنہ فرقت ہای کیشی بود و از آن خوش  
 نبودند آگاہ شدند آنان را بیدیدہ بیزاری نگریستند و ازین  
 روی در ہر جا کہ کار افتاد و شہمان شان را یاری کردند  
 و چہرہ کار ہا بزنگی نمودار شد کہ اورنگزیب کہ پس از  
 گرفتن گلکنده چنان پنداشت کہ اکنون آغاز روز کار  
 جہان افروزیت تادم مرگ آبِ خوش از گلویش  
 پائین نرفت

باری چون اورنگزیب از گرفتن بیجا پور و گلکنده بخت  
 کشور شالی خود را بیدار یافت غازی الدین خان فیروز جنگ  
 را بفرمانفرمانی دکن گزاشتمہ لگام فیروز مندی بسوسے  
 فرودین تافت و ہمہ سر زمینہای آن سوانہ را تا آنجا ہا  
 کہ کیروز زیر فرمان آن دو کشور در آمدہ بودند بچنگ آورد  
 جاگیر ہای شاہجی را کہ در میسور بود بگرفت وینکا جی را

## واستان ترکمانان هند

بسوی تاجور انداخت و مراگانیرا که بر سر زمینهای تازه گرفته  
 سیواجی فرمان میراندند ناگزیر ساخت که به پناه وژها  
 خود گریختند مگر چنانکه ابو الحسن در پیغام زبانی خود یاد  
 کرده بود اورنگزیب را از گرفتن آنهمه کشور چندان سود  
 بدست نیامد زیرا که از دشواری بندوبست آنها بناگزیر  
 بر سرزمینی را بگونه دیسوک به زمینداری واگذاشت و  
 سرداران لشکر را بفرماندهی گذاشت بدینگونه که بدو زمین  
 را از زمینداران بازیافت نموده چهار یک آنرا براس  
 خود بردارند و از سه چهار یک دیگر نیزه سپاه را  
 داده آنچه ماند بشهشاه فرستند

پناه برون شاهزاده اکبر به ایران و گرفتار شدن  
 سنجاجی و کشته شدنش بفرمان شهشاه  
 هندوستان

اگرچہ سرکردگان سنباجی درمیان آن رویداد ہے  
 شگفت کوشش خود را در تاخت و تالان و زود خورد  
 بشکریان منول بجای آوردند مگر اینکہ جنبشہای ایشان  
 انگیزتہ خوبی و منش ایشان بود نہ از روی فرمان و کار گزار  
 سنباجی زیرا کہ او در جمع روزگاران از خانہ دلکشی  
 کہ در اسنکامش و از خاک کوکن برای خوشگزرانی  
 برگزیدہ بود بیرون نیامد و رفتہ رفتہ دشتستان ہای مرآتہ بہ  
 دست لشکر منول افتاد و گرچہ نویسندگان مرآتہ آنکو پستیہا  
 و بیکار نشستن ہای او را بجا دوزبانی ہای کلوشا کہ دستور  
 ارجمند او بود بستہ اند چنانچہ گرفتاری او را نیز از نمک نشانی  
 و نابکاری او دانستہ اند مگر برستی پیوستہ است کہ اندیشہ  
 ایشان درست نیست زیرا کہ سنباجی چنان یکایک  
 خود را بدریابی باوہ نوشی و زن پرستی در افکند کہ دیگر

پشمش بر کنار ہوشیاری نیفتاد ہرچہ نوش کرد ساغر  
 باوہ و آنچه در آغوش کشید دلبر سادہ بود و این نیز ہوید  
 کر ویدہ کہ کلوشا ہمراہ او گرفتار و با او کشتہ شد چنانکہ سیاہ  
 چون شاہزادہ اکبر کہ بہ سنباچی پناہ بروہ بود  
 چندی گزشت و چندانکہ با او یک سخن بگوید او را در ہوش  
 خود ندید و انت کہ کارش از نزد او ساخته نخواہد شد  
 از سزوی جدائی او را برگزید و بہ ایران رفت و از دریا  
 فارس بخاک آن کشور فرود آمدہ در اسپهان خود را بہ  
 شاہ صفی پسر شاہ عباس دوم کہ شاہ سلیمان نیرمی  
 نامیدند رسانیدہ درخواست نمود کہ شکری بیاری او بہ  
 تا باید جنگیدہ داور ہندوستان گردد و چون آن شیر  
 در آن ہنگام نئی خواست کہ با پادشاہ ہندوستان  
 در اندازہ در خواہش را پذیرفت مگر از رفتار ہائی کہ شہ

پادشاہان بود دربارہ او کوتاہی نمود برانہم پس از  
چندی شاہزادہ دل آزرہ شدہ از اسپہان بشہر  
توس رفت و ہمدراختا (۱۱۱۹ و ۱۲۰۶) فروشد  
در ہمان روزہا کہ سنباہی سنگامیشور را خوش کردہ بود  
و ہمدراختا با چند تن از نزدیکان خود بخوشگزرانی میرداخت  
تقرب خان بفرمان اورنگزیب فرماندہ کولاپور بود و آختا  
اگرچہ پیش از بیت فرنگ از سنگامیشور دور نبود  
مگر دیوار و شواہگزارسی از بنجرہ ہای کردنہ ہای سخت در میان  
بود و از ہمین رگہز سنباہی و نزدیکانش بوون لہرنجا  
را در ہمایگی خویش بجز نثروند تا آنکہ الہی کنوئہ ایشان  
بگوش او رسید و چون او مرد سپاہی منش دلیری  
بود با چند تن از سواران یکہ آہنگ سنگامیشور نمود و  
چنان چالاکانہ جنیش کرد کہ پیش از آنکہ کسی باہنگ

داستان ترکنازان هند

او پی برود بر در آن شهر رسید  
 برخی چنین دانسته اند که نامه از اوزنگزیر باو رسید و او  
 از روی دستوری که در آن نامه بدو داده شده بود آن  
 رفتار نمود مگر چون اوزنگزیر به دران روزها دین اندیشه  
 بود که کار روانی درستی آغاز نماید که درهای سنباچی کی  
 سپس دیگری بدست آید و برای انجام آن کار نامه به  
 لشکر بجان نوشته بود که در پر نامه را در میان گیرد شاید چنان  
 پنداشته اند که آن نامه برای رفتن بر سر سنبا باده  
 مگردین سخنی نیست که آن جنبش تقرب انگیزه دلاوری  
 خودش بود نه آویخته به نیروی فرمان اوزنگزیر  
 باری سنباچی افتاده در دست خواب یا خود سر مست  
 باده ناب بود که یکی از بندگانش آگهی نزدیک رسید  
 سواره مغول را باو داد



سنباہی کہ آن گئی شفت از زورِ میستی بر آشت  
و بان بیکناہ گفت کہ اگر یکبار دیگر چنین سخنان بر زبان  
رانی چنان زہر سزایِ سختی بچشانمت کہ دیگر روی  
زندگی نبینی

درین بودند کہ تقرب خان در رسید و خانہ اش را  
در میان گرفت و سنباہی از زہرِ میستی نتوانست  
مانند دیگر ہمراہیانش کہ گریختہ جان بدر بروند چنان کند  
کلوشا در کوششی کہ برای رہائی او آشکار  
نمود زخمدار و با خداوندگارش گرفتار شد

آنجاہ تقریباً ہر دو شان را با ساز و سرناب شکر گاہ  
اورنگزیب فرستاد و او فرمود تا ہر دو شان را بر شتر  
سوار کرودہ با ہرگونہ ساز و آواز دہل و در ہمہ اردو بکنوئہ  
کہ انبوه بزرگی از نگرندگان گردشان را گرفتہ بودند کروانید

از روی خودش بگزرانند پس فرمود تا هر دو شانرا  
در بند نمود

شاید اورنگزیب بامید آنکه دژهای اورا باسانی بدست  
آرد میخواست اورا چنان زود نابود نماید مگر چون سنباهی  
از دیدن آن بی شرمی و بی آبرونی دیده خودش از  
خواب بی آرمی بیدار شده مرگ را از خدا میخواست  
پاسخ او به اورنگزیب که اورا بکیش (اسلام) خوانده  
بود چنان سخت بود که در کشتن او به بدترین گونه شتاب  
نمود

گویند دشنامهای بسیار بد بشنن شاه و کیش او و پیغمبر  
او داد از آن روی سزای ناسزایی در کنارش نهادند  
مگر بگونه که تا از اورنگزیب هم آندایه سنگدلی و تندبار  
دور مینمود چنانکه تخت چشمهایش را با آهن افروخته

تباہ نمودند آنگاه زبانش را بریدند پس از آن سرش  
 را با سر گلوشا از تن جدا ساختند و چون آگهی رسید  
 این بیداد که بر او رفت بگوش مرا تکان رسید <sup>۱۶۸۹</sup> <sub>۸۰۶</sub>  
 با اینکه از او بدشان آمده بود دل شان بر روزگار تباہ او  
 بسوخت و چنان پرواسمهای بگروہی دل شان را بدر <sup>اور</sup>  
 که آن دشمنی که با مغول داشتند یک بر ہزار افزود  
 شد و نختین کار شان این بود کہ بزرگان ایشان در  
 رای گری فرہم شدہ فرزند کوچک او را کہ پس از آن ساقی  
 خواندندش بر اجلی پذیرفتند و راجہ رام برادر کوچک  
 سنا را جایستاد او نمودند و مکر بستند کہ پایان دشمنی  
 خود را با مغول آشکار کنند مگر از پیش نتوانستند برو  
 زیرا کہ نیروی مغول را ہچنان میدانستند کہ پیش از آن  
 زیر فرمان سپہ کشان خود با ایشان جنگا کرده بودند و

## اورنگزیب پور شاہجہان

نہاد کار چنان نبود ہمان مایکہ از زورِ خوششان کاستہ  
 شدہ بود بر نیروی مغول افزودہ گشتہ بود ایشان مانند  
 سیواجی تھمن فرزانہ را کہ گروہ بی سرو پای مرآتہ را  
 پایہ شہریاری رسانید کم گروہ و آنان ہمانند اورنگزیب  
 شہنشاہ پریو و فیری را کہ تازہ بر دو کشور نامور دست  
 یافتہ بفیروزہای خود می نازید در میان خود داشتند چنانکہ  
 تاشنیدند کہ اورنگزیب نزدیک پونہ رسیدہ و یکدستہ  
 لشکر سرداری ذوالفقار خان پسر اسد خان بہ گرد گرفتند  
 رامی گر کہ پای تحت شان بود نامزد نمودہ ساخومی با سیورستان  
 در آن در استوار گزارشتہ راجہ رام را برداشتند و بیرون  
 رفتند تا بہ بیند چہ پیش میآید  
 لشکریان اورنگزیب رامی گر را گرد گرفتند و پس از آنکہ  
 کار خجالش تا چند ماہ کشید بدستکاری یکی از سرکردگان

ماولی کہ نو میدی از رسیدن پیایہ کہ آرزو داشت  
 دیش را از بزرگان مرآتہ سخت رنجانیدہ بود بر آن  
 دست یافتند و فرزند کوچک سنا را نیز <sup>۱۱۰۱</sup> <sub>۱۶۹۰</sub>  
 بدست آوردند و چون از راجہ رام سراغ نمودند دانستہ  
 شد کہ ڈرہای خود را کہ در دکن داشت و اگر اشت و  
 آبنگ جچی کہ در کرناٹک و از دورترین ڈرہای او بود  
 با چند تن از یاران خود در جامہ بیگانہ از ول مرز بومہا  
 خونریز گزشتہ است

چنانکہ گفتہ شد راجہ رام تندرست بد آنجا رسید و چون  
 از گرفتاری برادرزادہ شنید خود را راجہ خواند و از  
 نیک بختی دستور فرزائہ کہ از برہمنان پر یلا و بود بہرہ  
 روز کارش شد چہ آن برہمن بدان اندازہ آمادہ  
 بود کہ بزودی خود را نختین دستوران او ساخت

## داستان ترکنازان هند

و چون رنگ کارها را دیگرگون یافت به بیخ کار بر خورد  
 و نگذاشت بزرگان مرته بیش از آن از رفتار که با او  
 شان سرشته بود بیکار مانده آزادانه بخوابش غشی  
 بخشش نمایند

در نهاد مشه تازه که مرا تکان برگزیدند  
 چون گروه مرته که از نام و ننگ بیچرومی آگهی برداشتنند  
 زیر دست سیواجی پرورش یافته درفش سروری  
 و ناموری برافراشتند و چاشنی بزرگی و سپهکشی به  
 دهان شان فرود درین هنگام که همچنان سردار  
 و لشوری از میانان رفت و دشمن زبردست چیره  
 شد و تاب پایداری درخوندیدند روشش دیگر  
 برگزیدند بدینگونه که از میان ایشان آنانکه سران لشکر  
 بودند همان پیشه را بزرگی و تاخت و تالان را پیش گرفته

سرزمینهای روشن و پاک آسایش را به گروہی آرا  
 تیرہ و ناک ساختند و آنانکہ دارای زمین و مزر بودند  
 در آشکار سر بفرمان مغول نہادہ در نہان با آنان انبار  
 نمودہ ہر گاہ کہ کار میافتاد مردان خود را بسر گروہی خویشان  
 خود پوشیدہ بہ کمک آنها میفرستادند و از آنچه در لہذا  
 بدست میآمد بہ بخش خود میرسیدند و ہمین رفتار  
 در جامہ دوستی آئناہ زبان بہ اورنگزیب رسانیدند  
 کہ ہرگز در دشمنی از پیشان نمیرفت چہ این خود آشکار  
 است کہ ہچنان گروہی کہ بخر راہزنی و لغاکری آئینی  
 ندانند و فیروزی بر دشمن را از تاختن براو و چاہیدن  
 او بیرون نشانند و دل ہر یک از مردم آن جدا جدا  
 چنان پراز آرزو اندیشہ تاراج باشد کہ رشعہ فرہمی  
 ایشان ہسچگاہ کسہ نشدہ باشد مگر ہنگام چہاو کہ در لہذا

## واستان ترکمانان هند

برادر نیر پروای بر اورنداشته هرگاه برهنونی فرماندهان  
 خود بر همان کار دلیر شوند با دشمن آن کنند که شکر  
 آراسته در هویدا نمودن مانند آن در ماند چنانکه اورنگزیب  
 از آسیب همین گونه رفتارهای آن گروه چنان بچاره شد  
 که در چاره و تبر و نشان در مانده گشت و تا زنده بود از  
 دکن بیرون نتوانست شد و از همین رهزگر شکست  
 بیناکی به بنیاد شهریاری هند و ستایش در افتاد و  
 پس از او جانشینانش آنگاه توانائی در خود ندیدند که  
 با ستواری نخستین باز آرد و بنا گیر آن خانه بلند پایه  
 یکباره سرنگون شد و چون اورنگزیب چند روز پس  
 از گرفتن بیجاپور و حیدرآباد و کشتن سنا بارها با بزرگان  
 که رازدارش بودند در نهانخانه بیچارگی خود را بر زبان  
 رانده میگفت که با جگزاران نافرمان من در پرده چنان



بازی کردند کہ مرا بازی دادند و بازی ناموری فرمندی  
را از من بردند ازین است کہ بیشتر نویسندگان افتاد  
خانہ مغول را از ہمان روز دانند کہ جاپور و گلندہ  
گرفتہ شد

فرستادن اورنگزیب ذوالفقارخان پسر اسدخان

را بگرفتن ججی

اورنگزیب چنین دانست کہ اگر ججی نیز بدست آید شہر ہمار  
مراتہ ہم در دکن مانند آن دو پادشاہی دیگر یکبارہ پایا  
گرویدہ و سہرخبانی در آن کشور بجا نماندہ است از نیروی  
ذوالفقارخان را پس از گرفتن رومی گردانوی (۱۶۹۱) ۱۱  
نامزد فرمود و چون آن سردار بدانجا فرود آمد دید کہ لشکرش  
بآنکہ بسیار فراوان است برای گرو گرفتن آنجای ہم  
بس نیست تا بکشادن و گرفتن چہ رسد از نیروی و زوایا